معارف حکمی جامعه ▪ دوفصلنامه علمی تخصصی
سال پنجم ▪ شماره هشتم ▪ بهار و تابستان ۱۴۰۳

اصالت وجود و مسئله جنسیّت

سیدمحمد فاطمی[۱]

چکیده

فلسفه به‌عنوان یک علم، در بالاترین رتبه نسبت به علوم دیگر قرار دارد. ازطرفی علوم با هم ارتباط دارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. فلسفه به دلیل جایگاه کلان خود، بر همه علوم سایه‌افکن است و می‌تواند در مبانی نظری و در محدوده و حل مسائل و شئون مختلف علوم، تأثیرگذار باشد. یکی از علوم متأثر از فلسفه، اخلاق کاربردی است و از مهم‌ترین مسائل این علم، مسئله جنسیّت در انسان و مسائل متعدد آن است که در جهان امروز مورد نقض و ابرام‌های متعددی واقع شده است. ما در این نوشتار به دنبال بیان ارتباط مسئله اصالت وجود و برخی لوازم آن با مسئله جنسیّت هستیم. با بیان اصالت وجود و لوازم آن، مانند اعتباریت ماهیت و تشکیک وجود، بر اعتباریت ماهیت انسانی و جنسیّت در آن تأکید می‌کنیم و افراد انسانی را به گذر از ماهیت به وجود فرا می‌خوانیم. با این گذر و دسترسی حضوری به متن وجود و معرفت، نفس، فقر وجودی خود را درک می‌کند و به محضر خدا راه می‌یابد. در این میان، از جایگاه اعتباری انسان و جنسیّت غفلت نمی‌کنیم و با تأکید بر صدق ماهیت، به لوازم ماهوی جنسیّت، مانند عرضی مفارق بودن و آثار آن نیز می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: فلسفه، اصالت وجود، اعتباریت ماهیّت، تشکیک وجود، جنسیّت، انسان.

---

۱. سطح چهار حوزه علمیه و فارغ التحصیل دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش مبانی نظری اسلام، دانشگاه معارف، قم، ایران؛ fatemi1259@gmail.com.

مقدمه

هستی‌شناسی علمی است که با محوریّت موضوع خود، که مطلق واقعیت است، به کلان‌ترین مسائل هستی (احکام واقعیت) می‌پردازد و به همین جهت، آن را مادر علوم گفته‌اند. بقیه علوم، هم اثباتاً[۱] (صدرالمتالهین، بی‌تا، ج۱، ص۵۲، پاورقی) و هم ثبوتاً (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۶) محتاج فلسفه هستند. براین‌اساس فلسفه، علمی است که بر همه علوم تأثیر می‌گذارد. این تأثیرگذاری فقط در حیطه مبانی نظری آن علم نیست؛ بلکه می‌تواند در محدوده و روش حل مسائل یک علم نیز مؤثر واقع شود. تأثیرگذاری بر مبانی نظری یک علم، موجب تحولات عظیمی در آن علم می‌شود؛ مانند تأثیرگذاری فلسفه بر علم کلام. یکی از رشته‌های علمی معاصر، اخلاق کاربردی است که دارای عرصه‌های وسیع و متعددی در زندگی انسانی می‌باشد. خاستگاه این علم، مغرب‌زمین بوده و در دامن فلسفه‌های آن سرزمین، تولد و رشد یافته است و قطعاً متأثر از آنها بوده و هست. یکی از مهم‌ترین مسائل و چالش‌های معاصر در اخلاق کاربردی، مسئله جنسیّت در انسان است که بحث‌های مختلفی درباره آن صورت گرفته و نظریات افراطی و تفریطی متعددی در این زمینه بیان شده است. ما در این نوشتار به دنبال بیان این مطلب هستیم که برخی مباحث فلسفه صدرایی تا چه میزان به‌صورت مبنایی در مسئله جنسیّت اثرگذارند؛ مانند مباحث اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، تشکیک وجود، وجود فقری معلول، حرکت و ذاتی و عرضی در ماهیت. البته باید به این نکته مهم توجه داشت که چون فلسفه در مورد احکام کلی و کلان هستی و واقعیّت بحث می‌کند، نباید از فلسفه، توقع حل مسئله‌ای جزئی از یک علم، مانند اخلاق کاربردی و جنسیّت را داشت. در اینجا به دنبال تأثیرات مبنایی و نوعی هستی‌شناسی مسئله جنسیّت می‌باشیم که با بیان این مطالب شاید بتوان نظرگاه انسان به این مسئله انسانی را تغییر داد و در یک جهان‌بینی خاص، به تفاوت جنسیّتی زن و مرد پرداخت.

۱. اصالت وجود

مهم‌ترین مسئله فلسفه اسلامی در حکمت متعالیه صدرایی، مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت به شمار می‌رود که بر همه مسائل فلسفه سایه انداخته است. سؤالی که

۱. پاورقی علامه طباطبایی: یتبین به أیضا أن سائر العلوم محتاجة إلیها من جهة إثبات وجودها و لو لم تکن بدیهیة.

در اینجا مطرح می‌شود اینکه وجود، عین واقعیت و ترتّب اثر (اصالت) است یا ماهیّت؟ ثابت کرده‌اند که نه هر دو می‌تواند اصیل باشد و نه اینکه هیچ‌یک اصیل نباشد؛ درنتیجه، بالضروره فقط یکی عین واقعیت است و دیگری هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارد. نتیجه براهین این مسئله این است که متن عالم واقع و متن واقعیت را «وجود» پر کرده است و چیستی و ماهیت اشیاء، هیچ بهره‌ای از متن واقعیت را ندارند و هیچ اثری در هیچ ظرفی از واقع بر آن مترتب نمی‌شود و چون اثر، یعنی واقع، درنتیجه هر اثری در عالم، از آن عنصر اصیل یعنی «وجود» است: «الوجود هو الأصيل دون الماهية ـ أي أنه هو الحقيقة العينية التي نثبتها بالضرورة» (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۹). در جای دیگر نیز آمده است: «أن حقيقة الوجود حيث كانت عين حيثية ترتب الآثار كانت عين الخارجية» (همان، ص۱۶). ماهیت، فقط عنصری مفهومی و عقلی است (حسینی تهرانی، ۱۴۱۷، ص۱۶۶) و جنبه حکایتگری دارد و هیچ اثری بر آن مترتب نمی‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۳۶ـ۴۰).

۲. جمع بین اعتباریت ماهیت و صدق آن بر واقع

نکته حائز اهمیّتی که اگر بیان نگردد موجب اشتباه بزرگی می‌شود (همان طور که برای برخی فیلسوفان معاصر شده است) این است که بعد از اینکه ثابت شد از منظر هستی‌شناسی، متن واقع وجود است نه ماهیت، آیا فیلسوف به‌عنوان هستی‌شناس، باید در ادامه هستی‌شناسی خود به مسئله ماهیّت بپردازد یا اینکه از اینجا، از ماهیت خداحافظی کند؟ جواب این است که ما چون از ابتدای فلسفه، در مقابل سفسطه (انکار یا شک در واقعیت) ایستادیم و سفسطه را با قضایای صادقی بدیهی‌ای که موضوعش ماهیات است، مانند اینکه انسان موجود است یا اینکه درخت و آب و حیوانات موجودند، باطل کردیم (همان، ص۳ـ۴ و همان، ۱۴۱۴، ص۶)، نمی‌شود در ادامه مباحث که مبتنی بر همین قضایای بدیهی با موضوعیّت ماهیت است، به کذب این قضایا برسیم و بگوییم چون ماهیّت، امری اعتباری است، پس قضیه‌ای که موضوعش ماهیت و ناظر به عالم واقع باشد، کاذب است. امر مغفول در اینجا، فرق بین مسئله صدق و اصالت است. در مسئله صدق، بحث بر سر مطابقت یا عدم مطابقت مفاهیم ذهنی با خارج و واقع است؛ ولی در مسئله اصالت، بحث بر سر متن عالم واقع است نه مطابقت با عالم واقع. در ابتدای

فلسفه، چون قضایای صادقی داشتیم، به مسئله اصالت و اعتباریت وجود و ماهیت رسیدیم و ازطریق بداهت هم فهمیدیم که متن واقع، یا وجود است یا ماهیت، نه هر دو. بعد که به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت حکم کردیم، لازمه‌اش کذب ماهیت نیست؛ بلکه باید بین اعتباریّت و صدق ماهیّت بر واقع جمع کنیم که مرحوم علامه طباطبایی در فروعات اصالت وجود، در فرع پنجم این کار را کرده‌اند: «و خامساً أن للموجود من حیث اتصافه بالوجود ـ نحو انقسام إلی ما بالذات و ما بالعرض ـ فالوجود موجود بالذات بمعنی أنه عین نفسه ـ و الماهیة موجودة بالعرض ـ أي أنها لیست بالوجود بالنظر إلی نفس ذاتها ـ و إن کانت موجودة بالوجود حقیقة ـ قبال ما لیس بموجود بالوجود» (همان، ۱۴۱۶، ص۱۴). ایشان در اینجا بیان می‌کنند که ما نمی‌گوییم اصالت وجود، لازمه‌اش کذب ماهیت است؛ بلکه می‌گوییم لازمه اصالت وجود، صدق مجازی ماهیت است در مقابل ماهیاتی که صدق مجازی هم ندارند؛ مانند اینکه بگوییم کوه طلا موجود است. پس وجود، صدقش حقیقی است و ماهیات موجوده، صدقشان مجازی است و ماهیات غیرموجوده، کاذب هستند. ماهیّات، جلوه‌های گوناگون وجود در ذهن است (همان، ۱۳۷۷، ج۳، ص۶۰). جایگاه ماهیّت در فلسفه صدرایی، به‌عنوان مصحّح صدق قضایا می‌باشد، نه اینکه از فلسفه پاک شود. جایگاه وجود ذهنی در فلسفه صدرایی از همین باب است که وجود ذهنی و ارتباط و انطباق ذهن و عین را فیلسوفان فقط ازطریق ماهیّت تبیین می‌کنند (همان، ۱۴۱۶، ص۳۴ و همان، ۱۴۱۴، ص۲۸).

پایبندی و التزام به مسئله اصالت وجود و فروعاتش خیلی مهم است که مثلاً متأسفانه برخی فیلسوفان در ادامه مباحثشان، به اعتباریت ماهیت پایبند نبوده‌اند که در اینجا مجال پرداختن به این عدم التزام‌ها و بررسی آنها نیست.

۳. انسان، امری اعتباری

آنچه ما فعلاً درصدد استفاده از آن هستیم این است که اصالت وجود و اعتباریّت ماهیّت، چون مسئله‌ای هستی‌شناسانه است، در مورد تمام هستی می‌باشد. ازجمله این هستی، موجودی به نام انسان است که وجود و ماهیتی دارد. انسانیت انسان، ماهیّت و از سنخ چیستی می‌باشد که باتوجه‌به اعتباریّت ماهیّت، امری اعتباری است و بهره‌ای از

واقعیّت ندارد. پس باید متوجه این امر باشیم که ما وقتی از انسان و لوازم آن بحث می‌کنیم، در فضای امر اعتباری مقابل اصیل بحث می‌نماییم. حال باتوجه‌به صدق ماهیّت باید بگوییم که انسان و احکام و عوارض آن صادق است به صدق مجازی و آنچه در عالم و متن واقع از انسان است، چون از سنخ وجود است، به گونه دیگری می‌باشد (همان، ۱۳۷۷، ج۳، ص۶۲ و ۶۸).

اگر بخواهیم در همین جای از بحث نتیجه‌ای بگیریم این است که باید این نکته را به عقل و قلب خود بفهمانیم و برسانیم که انسانیّت، امری اعتباری مقابل اصیل است و نباید به‌اندازه امر اصیل به آن توجه کنیم و برای آن وقت صرف کنیم. از باب مثال می‌گویم که رابطه وجود و ماهیت، مانند سایه و صاحب سایه است که بچه‌ها وقتی سایه‌ای را روی دیوار می‌بینند با آن معامله امر واقع می‌کنند و خود را مشغول آن می‌نمایند؛ درحالی‌که این سایه، از خود هیچ ندارد و آنچه اصیل و دارای آثار است، صاحب سایه است. و انسان عاقل و فهمیده وقتی سایه‌ای را می‌بیند، صورت و توجه خود را به‌سوی صاحب سایه می‌برد و از او توقع اثر دارد. پس ما باید در زندگی خود سعی کنیم که متوجه وجود باشیم و از ماهیت به وجود منتقل شویم. البته فعلاً ما در اینجا به دنبال راهکار عملیاتی این مسئله نیستیم؛ هرچند فهم این مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت کمک‌کننده خوبی است که در ادامه، به‌اختصار در این زمینه مطالبی عرضه می‌شود

۴. گذر از ماهیت به وجود در انسان

آگاهی و ادراک به اشیاء، دو گونه است: با واسطه مفهوم اشیاء (علم حصولی) و بدون واسطه مفهوم اشیاء (علم حضوری). در علم حضوری، فاعل شناسا با خود واقعیت مرتبط می‌شود و درنتیجه، تنها راه ارتباط با متن واقع، فقط علم حضوری است. پس اینکه گفته شد، طبق براهین اصالت وجود، متن واقع را وجود پر کرده است نه ماهیت. درنتیجه، تنها راه ارتباط با «وجود» به‌عنوان امر اصیل، ارتباط حضوری و شهودی است. علم حضوری اقسام مختلفی دارد که یکی از آنها که بالاتفاق، همه فیلسوفان اسلامی آن را قبول دارند، علم حضوری انسان به ذات خودش است؛ یعنی هر انسانی به‌گونه‌ای است که بی‌واسطه هیچ مفهومی خود را می‌یابد. این نحوه علم حضوری انسان به خودش، تنها راه ارتباطی

انسـان با متن واقع اسـت؛ یعنی انسان، غیر از ارتباط حضوری ازطریق خوش، به واقع راهی ندارد. این ارتباط وجودی و حضوری، همان است که در لسان دینی اسلام، «معرفت نفس» گفتـه می‌شـود. نکتـه‌ای که در مورد علم حضوری باید متذکر شـد این اسـت کـه این نحوه از علـم، چـون مفهومی نیسـت، پس مقابلش هم جهل مفهومی نیسـت؛ بلکـه در این علم، بحث توجه و عدم توجه (غفلت) مطرح اسـت. در علم حضوری انسـان به خودش، عالم و معلـوم، وحـدت خارجـی و عینی دارند و هیچ نحوه دوگانگی نیسـت؛ پس در اینجا، جهل معنـا نمی‌دهـد. انسـان بایـد در اینجـا توجهش را به وجـود جلب کند و این توجه را شـدت بخشـد. چـون ایـن علم حضـوری گاهی مغفول واقع می‌شـود، انسـان باید عوامـل غفلت را رصد بکند تا دچار آنها نشود. بنابراین تنها راه انسان برای گذر از ماهیت انسانی (به‌عنوان امر اعتباری) به وجود (به‌عنوان امر اصیل و متن واقع)، معرفت حضوری به نفس می‌باشد (ر.ک: همان، ۱۳۹۰، ج۶، ص۱۶۲ به بعد).

۵. تشکیک وجود و مسئله جنسیّت

یکی از نتایج مهم اصالت وجود، مسـئله تشـکیک در وجود است. توضیح مختصر اینکه: ازطرفـی بـا ادلـه اصالت وجود ثابت شـد کـه متن واقع، وجود اسـت نه ماهیّت. در فلسـفه، امری واضح اسـت که ماهیّت، خاسـتگاه (مثار) کثرت تعددی و تمایز اسـت. با اعتباری شـدن ماهیـت، خـواص لازم ماهیـت که همـان امتیاز و کثرت عـددی اسـت، از متن واقع هـم رخـت می‌بنـدد و در فضـای اعتبـار و مفهـوم باقـی می‌مانـد. با ایـن حسـاب، در عالم واقع و اصیل، وحدتی به نام «وجود» حاکم می‌شـود. ازطرفی کثرت، امری بدیهی اسـت که اگـر نباشـد، مصححی برای کثرت ماهوی نخواهیم داشـت؛ چون گفتیم ماهیّت، درسـت اسـت که اعتباری اسـت، ولی صادق است. درنتیجه، اگر هیچ نحوه کثرتی در متن اصیل نباشـد، هیچ مصححی و مناط صدقی برای ماهیت و کثرت آن نخواهیم داشـت. ازطرفی چـون ماهیت، امری اعتباری شـد، دیگر بالضروره نمی‌تـوان کثرت بدیهی را در متن واقع با ماهیت توجیه کرد (کثرت ماهوی، کثرت تمایزی و عددی اسـت). درنتیجه، کثرت را باید با وجود اصیل توجیه کرد. جمع مسئله اصالت وجود و بداهت کثرت این است که کثرت در متـن واقـع، کـه بدون هیـچ نوع امتیاز و تعددی اسـت، باید عین متن اصیل باشـد. پس

وحدت، عین کثرت و کثرت، عین وحدت می‌شود و کثرت اصیل، دیگر کثرت تمایزی و عددی نیست (همان، ۱۴۱۶، ص۱۷ و همان، ۱۳۷۷، ج۳، ص۵۶ـ۶۵).

تشکیک وجود را در ادامه به دو نحوه کثرت طولی و عرضی تقسیم‌بندی می‌نمایند (همان، ۱۴۱۴، ص۱۵ـ۱۶). کثرت طولی مربوط به رابطه علیّت فاعلی و هستی‌بخشی است که مراتب طولی هستی را از ضعیف علی‌الاطلاق تا شدید علی‌الاطلاق شامل می‌شود (همان). اگر مراتب طولی را در نظر بگیریم، چون در این مراتب طولی، رابطه هستی‌بخشی مطرح است، معلول نسبت به علت خودش هیچ استقلالی ندارد و عین فقر و نیاز و احتیاج به علت خودش است. حال باتوجه به این مطلب و مطلب قبل که در مورد اصالت وجود مطرح شد، می‌توان این نتیجه را گرفت که در عالم هستی، وجود دو قسم دارد: فقر محض و غنای محض؛ چون محال است که فقر و احتیاج محض، بدون غنای محض، وجودی یابد. اگر بخواهیم این مسئله را به بحث انسان و جنسیّت آن مرتبط کنیم، باید گفت که چون وجود، اصیل است و ماهیّت، اعتباری؛ پس در متن واقع، انسان و جنسیّت آن که امری ماهوی است، نمی‌باشد و آنچه هست کثرتی است که هیچ استقلالی از خودش ندارد. در مطلب «اگر از ماهیت به وجود در انسان» گفتیم که با علم حضوری می‌توان به متن واقع راه یافت که وجود انسانی[1] است نه ماهیت آن، یافت چنین مرتبه از وجود، یافت مرتبه‌ای از وجود است که معلول می‌باشد. و گفتیم که معلول، عین فقر و نیاز است؛ پس با علم حضوری، نیاز و فقر را می‌یابد که یافت این فقر و احتیاج همان و یافت غنای محض همان. همان که در برخی آیات و روایات آمده است که شناخت نفس منجر به شناخت خدا می‌شود که شناختی وجودی و شهودی و حضوری و اصیل است (اعراف: ۱۷۲؛ حشر: ۱۹؛ تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص۵۸۸ و مجلسی، ۱۴۰۳، ج۲، ص۳۲ و...). پس باید انسان، چه زن و چه مرد و چه دو جنسیّتی، از ماهیت گذر کند و به وجود برسد و با یافت وجود عین فقر و نیاز خود، به حضور الهی بار یابد.

---

۱. غفلت از این امر نشود که اضافه وجود به انسان در عبارت فوق، اضافه مجازی است؛ چون در متن واقع، ماهیتی نیست که وجود به آن مقید شده باشد. چون در تقید وجود به ماهیت، برخلاف برخی که فکر کرده‌اند حیثیت تقییدی است و قید باید در ظرف مقید باشد، باید گفت در اینجا نه قیدی در متن واقع است نه تقیدی؛ بلکه این قید و تقید در فضای ماهیت اعتباری و درنتیجه، مجازی است.

در کثرت عرضی، رابطه علیت فاعلی بین کثرات نیست. این نحوه از کثرت، در پایین‌ترین مرتبه هستی به طور سیلان وجود است که عالم تغییر تدریجی از قوه به فعلیّت است (حرکت). مسئله جنسیّت[1] در این مرتبه از هستی مطرح می‌شود؛ چون این مسئله، مربوط به مرتبه مادّی و جسمی انسان می‌شود که بحث حرکت و تغییر تدریجی از قوه به فعل، مربوط به مرتبه ماده و استعداد هستی است (ذیل عنوان ارتباط جنسیّت و اعتباریّت ماهیت توضیح خواهد آمد).

حال باید توجه داشت که در این مرتبه از هستی، حرکت در حد جوهر، ساری و جاری است که این حرکت جوهری، به تمام مقولات عرضی سرایت می‌کند (حرکت جوهری). باید با لحاظ این نکات فلسفی، متوجه این امر شد که انسان و جنسیّت آن که امری عرضی است (بعداً ثابت می‌شود) در حرکت می‌باشد و چون هر حرکتی مبدأ و منتهایی دارد، سیر این حرکت، موجب به فعلیت رسیدن استعدادهای کمالی و اختصاصی انسانی می‌شود، مشروط به اینکه سیرش در مسیر خودش باشد. انسان باید خودش را با متن واقع هماهنگ کند؛ چراکه واقع، دست از کار خودش برنمی‌دارد. سیر حرکتی، چون سیر قوه به فعلیّت است، سیر «صیرورتی» است. ما باید به این نکته توجه بکنیم که در عالم ماده، در حال صیرورت هستیم و چون مختاریم، خودمان در حال ساختن و صیرورت خودمان هستیم و چون منتهای هر حرکتی متناسب با طور حرکت هر متحرک و تابع آن است، باید به نحوه حرکت خود دقت کافی داشته باشیم.

۶. ارتباط مسئله جنسیّت و اعتباریّت ماهیت

موضوع بحث جنسیّت، انسان است. چون انسان، ماهیّت و امری اعتباری است، جنسیت آن نیز امری اعتباری (مقابل اصیل) می‌باشد. فعلاً ما می‌خواهیم در فضای ماهیت انسان، به‌عنوان ماهیتی صادق، به بحث جنسیّت بپردازیم. در فلسفه، دو مرحله

۱. متوجه این نکته هستم که خلط بین امر اصیل و اعتباری نباید بشود و اینکه در این مباحث، گاهی از وجود گفته شود و گاهی در همانجا ماهیت ذکر می‌شود، به‌خاطر همان رابطه انطباقی ماهیت و وجود است (صدق). ازطرفی در بحث حرکت گفته شده است که حرکت توسطی و قطعی می‌باشد و مصحح اعتبار ماهیت در حرکت، همان حرکت توسطیه است. توضیح این مباحث، به دروس فلسفه ارجاع داده می‌شود (بدایه و نهایه الحکمه در مرحله قوه و فعل).

و فصل در مورد ماهیت داریم: یکی در مورد احکام ماهیت و دیگری در مورد مقولات عشر (طباطبایی، ۱۴۱۶، ص۷۱ و ۸۷). یکی از بحث‌های مربوط به ماهیت، بحث ذاتی و عرضی می‌باشد که ذاتی هر ماهیّت، مقوّم هر ماهیّت است و در تعریف ماهیت اخذ می‌شود و عرضی، امری غیرمقوم و خارج از ذات ماهیت است. در بحث مقولات عشر گفته شده است که یکی از اقسام ماهیات جوهری، «نفس انسانی» می‌باشد که ذاتاً مجرد است و در مقام فعل مادی می‌باشد (همان، ۱۴۱۴، ص۷۶). منظور از مادی بودن در مقام فعل این است که نفس انسانی که ذاتاً مجرد است اگر بخواهد کاری را انجام دهد، با اعضاء و جوارح بدنی خود انجام می‌دهد؛ مانند برداشتن چیزی که با دست انجام می‌دهد و حتی تفکر کردن که فعلی از افعال نفس است، در آن هم نیاز به مغز و سلول‌ها و فعالیّت‌های شیمیایی مغزی دارد. حال به رابطه جنسیّت با انسان می‌پردازیم. منظور از جنسیّت، همان مذکر (نر بودن) و مونث (ماده بودن) است. البته در برخی افراد، نوعی دو جنسیّتی می‌باشد. جنسیّت نسبت به انسان، امر ذاتی و عرضی لازم نمی‌باشد وگرنه همه افراد انسان، یا زن بود یا مرد. پس جنسیّت نسبت به انسان، عرضی مفارق است. در مورد عرضی مفارق باید گفت که این نوع عرضی بر موضوعی عارض می‌شود که آن موضوع، استعداد نسبت به آن امر عرضی مفارق را داشته باشد و استعداد، محتاج به ماده یا همان هیولای اولی است. درنتیجه، موضوع عرضی مفارق باید امری مادّی (مقابل مجرّد) باشد. بنابراین در مورد جنسیّت که عرضی مفارق نسبت به انسان است باید گفت که انسان باید دارای مرتبه یا بُعدی مادّی باشد تا بتواند موضوع برای جنسیّت باشد. ازطرفی در مورد نفس انسانی گفته شد که «امری است ذاتاً مجرد و در مقام فعل مادّی». جمع این مطالب این می‌شود که جنسیّت انسان، مربوط به مرتبه تجرّد انسانی نیست؛ بلکه مربوط به رتبه مادّی انسان است.

از طرف دیگر گفته شد که مادّی بودن در مرتبه فعل برای انسان، به این معناست که انسان کارهای خود را با ابزار مادی انجام مادی می‌دهد. در این صورت، جنسیّت نیز نوعی ابزار مادی برای افعال انسانی است.

۷. تفاوت مرد و زن در برخی روحیات و عواطف

ممکن است کسی از این مطالب چنین برداشت کند که ما مسئله جنسیت را منحصر به

اعضاء و جوارح بدنی و متفاوت زن و مرد کرده‌ایم و چنین اشکال کند که تفاوت جنسیّت زن و مرد، منحصر به این موارد نیست؛ بلکه شامل برخی امور روانی نیز می‌شود؛ مانند عواطف و احساسات و یا حتی قوه عاقله انسانی که زن و مرد در این امور، تفاوت‌های قابل اعتنایی دارند. در جواب باید توضیح دهیم که هر تفاوتی در زن و مرد و یا حتی در بین خود زن‌ها یا خود مردها باشد (که هست) و به هر گونه‌ای باشد، با همان برهان فوق، قطعاً ذاتی یا عرضی لازم ماهیت انسانی نیست؛ زیرا امر ذاتی یا عرضی لازم منشأ تفاوت‌ها نمی‌شود. پس این امور بالضروره عرضی مفارق افراد نوع انسانی است که درنتیجه، مربوط به مرتبه مادی و جسمانی است و در حد ابزار نفس مجرد انسانی باقی می‌مانند.

۸. منشأ بُعد مادّی داشتن انسان

یکی دیگر از ابتکارات مهم ملاصدرا در فلسفه، که منشأ آن، همان بحث اصالت وجود است، مسئله حرکت جوهری است که نتیجه این بحث در مورد انسان بدین گونه شده است که نفس انسانی، «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» است. درنتیجه، چون رشد انسان، از مرتبه جسمانی و مادی شروع می‌شود و این مرتبه است که حامل استعداد است، تفاوت‌های انسانی، چه تفاوت‌های صنفی زن و مرد و چه تفاوت‌های فردی زن‌ها و مردها محقق می‌شود و حتی تفاوت‌های روانی و عاطفی یا ادراکی.

۹. جنسیّت و مسئله تکامل انسان

آنچه می‌توان از این مباحث استفاده کرد این است که اولاً انسانیت انسان، زن و مرد و خنثی ندارد. ثانیاً جنسیت عرض، لازم انسان هم نیست که لاینفک باشد. ثالثاً جنسیّت عرضی، مفارق است که فقط در مرتبه مادی و بدنی انسان خلاصه می‌شود. رابعاً این عرضی مفارق، در عوالم بعدی انسان که مادی نیست و شروع آن از مرحله مرگ است و به عالم قیامت و مراتب آن می‌رسد، حضور ندارد و حشر انسان در برزخ و قیامت، حشر جنسیّتی نیست.[۱]

باتوجه‌به همه این مطالب باید گفت که در این دنیا، که ظرف جنسیّت انسانی است،

۱. ممکن است در مورد معاد جسمانی در اینجا اشکالاتی به ذهن برسد که در این مورد، بحث زیاد شده است و مجالش اینجا نیست. فقط به نکته‌ای که می‌تواند حلّال مشکل باشد اشاره می‌شود که منظور از معاد جسمانی، حشر بدون مادّه به‌اصطلاح فلسفی است.

باید به مسئله جنسیّت و تفاوت‌ها، در حد ابزار افعال نفس انسانی نگریست؛ مانند دیگر اعضاء و جوارح انسانی مثل چشم و گوش. البته حدّ ابزار بودن، حدّ کمی نیست.

توضیح اینکه یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های انسانی با دیگر موجودات، در استعداد به رسیدن به بالاترین حدّ تکامل است (النجم: ۸ـ۹). براین‌اساس، چون انسان موجودی است مختار، باید این تکامل را با اختیار خودش طی کند (النجم: ۳۹)؛ پس نفس انسانی با اختیار خودش کامل می‌شود.[۱] ازطرفی، انسان موجودی مجرّد محض نیست؛ بلکه در مقام فعل مادی است. پس اختیار کردن افعال مادی در تکامل او دخیل است؛ زیرا حد فاصل بین نفس مجرد انسان و افعال انسانی، همان اراده است که این اراده، فعل انسانی را به انسان متصل می‌کند و اگر این عنصر اراده نباشد، نمی‌شود فاعل فعل را این انسان نامید. مثلاً اگر انسانی دست خودش را به اختیار به سمت کاری حرکت دهد، فاعلش همان انسان است، ولی اگر دست همین انسان را شخص دیگری به سمت کاری حرکت دهد، فاعلش انسان صاحب دست نیست. حال که اراده، حد فاصل است، آثار فعل، چه خیر باشد و چه شر، ازطریق این اراده در نفس انسانی اثر می‌گذارد و تکرار اراده و فعل باعث می‌شود که در نفس انسان نسبت به آن فعل، ملکه‌ای مناسب ایجاد شود و درنتیجه، شخصیّت انسانی را بسازد یا تغییر دهد. باتوجه‌به این امور، درست است که مسئله جنسیت با تمام خصوصیّاتش در انسان در حد ابزار مادی دنیایی است، ولی انسان در این دنیا ازطریق استفاده از همین ابزار، تکامل خودش را طی طریق می‌کند. پس باید انسان به جنسیّت خویش به‌عنوان ابزار رسیدن به کمال خود نگاه کند و از این ابزار، کمال حسن استفاده را ببرد. آنچه در اینجا اهمیت دارد دانستن این است که منِ انسانی، چگونه از این ابزار، حسن استفاده را ببرم، نه اینکه چرا این ابزار را من دارم یا فلانی ندارد. مانند چشم که کسی نباید سؤال کند من چرا چشم دارم؛ بلکه باید این گونه طرح موضوع کند که چشم، ابزار دیدن است و با فعل اختیاری خودم به نام دیدن، ازطریق چشم می‌بینم و این فعل چون ارادی است، پس در نفس من اثر مناسب خود را می‌گذارد.

---

۱. مسئله عقل و امیال و شناخت، از مبادی اختیار و اراده است و ما در اینجا منکر ظرفیت علمی و عقلانی و امیال متعالی انسانی نیستیم که این موارد شناختی و گرایشی، در محدوده و نوع اختیارات انسانی تاثیرگذار هستند. آنچه مهم است اینکه باوجود همه اینها، تا انسان اراده نکند، اثر کمالی ندارد؛ مانند رابطه علم و ایمان.

در اینجا مثالی عرض می‌شود. فرض کنید انسانی در حال تشنگی بی‌اندازه‌ای است که چاره رفع تشنگی وی، یک لیوان آب است. اگر یک لیوان آب را برای آن فرد حاضر کردید، ولی او با اینکه می‌داند آب رفع تشنگی می‌کند و از مرگ نجات می‌یابد، بگوید من تا ندانم چرا خدا مرا به‌گونه‌ای آفریده است که تشنه می‌شوم؟ یا چرا و چگونه آب تشنگی را برطرف می‌کند؟ آب را نمی‌خورم، به نظر شما آیا این سؤال‌ها، چه اینکه جوابی داشته باشد یا نه و چه اینکه اگر جواب داشت، آیا همه کس می‌توانند به جواب آن پی ببرند یا جواب را بتوانند درک کنند، تأثیری در اینکه این شخص تشنه فی‌الحال باید این آب را بخورد تا از تشنگی و مرگ نجات یابد، دارد یا خیر؟ جواب معلوم است.

در مورد زن و مرد بودن و تفاوت‌های جنسیّتی نیز هم همین طور است؛ یعنی باید سؤال کنم که چگونه از این ابزار بدنی و مادی، با اراده و اختیار خود استفاده کنم تا اثر ملایم و مناسبی در نفس من که انسانیت من به آن است، بگذارد و کمال مرا بسازد و تضمین کند. سؤالات در مورد چرایی زن و مرد بودن و احساس منفی تبعیض کردن، حتی اگر جواب هم داشته باشد، واقعیت این تفاوت‌ها را تغییر نمی‌دهد. با بیانات بالا معلوم شد که منشأ این تفاوت‌ها امری تکوینی است که در نظام متقن و معقولی به این محصول رسیده و هیچ‌یک متعلق اختیار و اراده محصولات این نظام تکوینی نبوده است. در این مورد مثال‌های متعددی می‌توان زد. مثلاً مسئله برهنگی و پوشش، چه در زنان و چه در مردان، این مسئله مربوط به جنسیّت است که می‌تواند ارادی باشد. حال باتوجه‌به مقدمات گذشته، سؤال این است اینکه انسان مونث یا مذکر، پوشش را انتخاب بکند یا برهنگی را، چه اثری در نفس او و انسانیتش می‌گذارد؟ چه محدوده‌ای از پوشش و یا برهنگی، مفید یا مضرّ به کمال نفس انسانی است؟ در مقابل افراد مختلف از زن یا مرد، چقدر از پوشش یا برهنه بودن، جایز یا لازم است؟ در مورد مشاغل مختلف، چه مشاغلی و چگونه و در چه حدی، با ابزار جنسیّتی هر جنسی از زن و مرد تناسب دارد که آن را اختیار کند و در نفس او اثر متناسب با کمالش بگذارد؟ آیا انتخاب نقش مادری و فرزندپروری، متناسب با کمال یک زن است یا خیر؟ انتخاب چه جایگاهی ازنظر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تربیتی و هنری برای مردها و خانم‌ها مناسب است؛ به‌گونه‌ای که تأثیر منفی در

طی طریق تکامل‌شان نداشته باشد؟ زن و مرد در خانواده چه وظایف و حقوق‌هایی باید داشته باشند که متناسب با آن وظایف و حقوق، انتخاب‌های صحیحی کنند؟ آیا اصولاً زن و مرد باید تشکیل خانواده بدهند؟ زیرا تشکیل خانواده نیز فعلی ارادی و اختیاری است. اگر جواب مثبت است، آیا شرایط و زمینه‌های خاصی برای تشکیل خانواده لازم است؟ یا همان میل و شهوت جنسی و انتخاب آن برای ارضا شدن، برای ارتباط زن و مرد کافی است؟ محدوده ارتباط زن و مرد ازنظر گفتاری، شنیداری، دیداری و بدنی و.... چگونه باید باشد؟ کمیّت و کیفیّت آن را از چه طریقی باید کشف کرد که البته ضمانت داشته باشد تا به سعادت انسانی و تأثیرات روحی ضرر نرساند؟

باتوجه‌به جمع‌بندی این مسائل، می‌توان این نتیجه را هم گرفت که برای تکامل واقعی انسان زمانی می‌توان برنامه‌ای ارائه داد که برنامه‌ریز آن برنامه، انسان را به تمام ذات و عوارض لازمه و مفارقه بشناسد، کمال نهایی واقعی او را بداند و انواع تأثیرات افعال ارادی و غیرارادی انسانی را بداند و متناسب با تفاوت‌های موجود در افراد انسانی، برنامه‌ای شامل و کامل ارائه دهد که هیچ موجودی به غیر از خدای علیم و حکیم، توانایی چنین کاری را ندارد؛ زیرا تنها اوست که خالق و مدبّر این عالم و عالمیان است و تنها اوست که انسان و مبدأ و منتها و مسیر وجودی انسان را به طور کامل و بی‌نقص می‌داند. پس درنتیجه، افراد متفاوت انسانی، چه زن و چه مرد، اگر می‌خواهند با حفظ همین تفاوت‌ها و حسن استفاده از آنها، زندگی دنیوی و اخروی خود را آباد کنند و به سعادت واقعی و کمال لایق انسانی برسند، راهی به جز فهم و قبول و التزام به برنامه زندگی الهی که همان دین است، ندارند البته که فرمود: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾[1] (انسان:۳).

۱۰. تفاوت‌های عقلانی و ادراکی زن و مرد

مسئله‌ای که به نظر می‌رسد به‌خاطر اهمیّت و منشأ شبهات متعددی شدن، باید به‌صورت جداگانه مطرح شود، این است که گفته شده که قوه عاقله در مردان، بیشتر از زنان است، و زنان ازنظر عقلی، نسبت به مردان، دچار نقصان هستند و مستند این ادعا نیز، هم برخی روایات دینی شده است (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ج۱۵، ص۹۵ و ج۲۷، ص۳۳۵) و

۱. ما انسان را به راه سعادت راهنمایی می‌کنیم، حال چه افرادی شاکر باشند و چه کفران این نعمت کنند.

هـم برخـی تجربه‌های علوم شـناختی یـا رفتاری یا روان‌شـناختی. به نظر می‌رسـد باتوجه‌به مبانـی فلسـفی‌ای که در بالا ذکر شـد باید گفت هـر تفاوتی که بین زن و مرد ادعا می‌شـود و درسـت و صحیح باشـد، مربوط به انسـانیّت انسـان و فطرت انسـانی که مشـترک بین زن و مـرد اسـت (روم: ۳۰) نمی‌باشـد و از عوارض مفارق اسـت. مسـئله عقلانیّت نیـز همین گونه اسـت (بـر فرض صحـت ادعای ناقـص بودن عقـل در جنـس زن)؛ عقلانیتی کـه به‌عنوان مابه‌الامتیاز زن و مرد گفته شـده اسـت، ربطی به ذات انسـانی زن‌ها ندارد و این عقلانیّت، غیر از آن عقلانیّتی اسـت که ملاک انسـانیّت است (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ص۲۶) و انسان را به مقام عبودیّت الهی که هدف خلقت است، می‌رساند. در قرآن آمده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶). خداوند در این آیه مبارکه، هـدف از خلقت انس (اعم از زن و مرد) و جنّ را حصر در بندگی خودش کرده است که البته نتیجه این بندگی، رسیدن بـه مرتبـه یقیـن اسـت (حجر: ۹۹) و رسـیدن به این عبودیت و یقین مشـترک بیـن زن و مرد با عقلی حاصل می‌شـود که فرمود: «مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتُسِبَ بِهِ الْجِنَان»[1] (کلینی، ۱۴۰۷، ج۱، ص۱۱).[2]

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

فلسـفه و هستی‌شناسـی، به‌عنـوان کلان‌تریـن علـم حقیقـی، اثباتـاً و ثبوتـاً علـوم دیگـر را محتـاج خـود نمـوده اسـت و دیگر علـوم از این علـم در مبانی نظری متاثر می‌باشـند. این علـم، جهان‌بینـی دیگـر علوم را تامیـن می‌کند که البته این گونه نیسـت که فلسـفه لزوماً به دنبـال حـل مسـائل جزئی علوم مـادون خود باشـد. هرچه علوم از فلسـفه فاصلـه می‌گیرند تأثیرگـذاری آن متفـاوت خواهد شـد. در مقاله حاضر، برخی از مسـائل فلسـفی مطرح شـد و ارتبـاط و تأثیـری کـه می‌توانـد در یکی از مسـائل اخلاق کاربردی، تحت عنوان جنسـیّت

۱. فرمود عقل چیزی است که به‌وسیله آن، خدای رحمان بندگی شود و با آن، بهشت‌ها کسب شود.

۲. با رجوع به روایات باب عقل و جهل در کتاب‌های روایی مانند کافی مشخص می‌شود این عقلی که ملاک بندگی و به کمال رسیدن انسـان اسـت، مشـترک بین زن و مرد اسـت و در روایات، این مسـئله را جنسـیتی نکرده اسـت. البته استفاده از این نعمت خدادادی و به کمال رساندن آن، نیاز به شرایط و زمینه مساعدی دارد که با به‌کارگیری شرایط خاص آن، توانایی این عقل در انسان شدیدتر می‌شود و با بی‌اعتنایی به شرایط، ضعیف می‌گردد و به‌جای بندگی، شیطنت می‌کند.

بگـذارد، بررسـی گردید. باتوجه به مسـئله اصالـت وجود، ماهیّت دیگـر در متن واقع جایی ندارد و مانند سایه‌ای برای صاحب سایه می‌شود که هیچ بهره‌ای از واقعیت ندارد و هرچه دارد، از وجـود و در وجـود اسـت. ازطرفی بیان شـد کـه با اصالت وجـود و اصالت کثرت در خـارج، به تشـکیک وجود می‌رسـیم. در این فضـای اصیل، دیگر نه ماهیت انسـانی مطرح اسـت نه جنسـیّت آن. آنچه هسـت، وجود اسـت و مراتب آن، و تنها راه دسترسـی به متن آن، علـم حضـوری اسـت کـه تنها راه گـذر از ماهیت به وجود اسـت که با این گذر، انسـان بـه معرفـت نفـس و درنتیجه، معرفت خـدا راه می‌یابد. در ادامه، به این نکته تأکید شـد که اعتباریّـت ماهیـت، منافاتـی با صـدق ماهیت نـدارد و ماهیت، جلوه‌های وجـود در ذهن اسـت کـه مصحح علم حصولی انسـان در دنیا اسـت. باتوجه‌به صـدق ماهیت در فضای علـم حصولـی، به لوازم آن پرداختیم. جنسـیّت برای انسـان، نه امر ذاتی اسـت و نه عرضی لازم کـه درنتیجـه، عرضی مفارق خواهد بود و این نحوه از عرض، نیاز به مادّه دارد که ثابت می‌کنـد انسـان دارای مرتبه مادی می‌باشـد. این مرتبـه برای ذات مجرد انسـانی، حکم ابزار تکامـل را دارد که انسـان بـا اراده‌های متعدد و متناوب خود، نفس خویش را می‌سـازد. پس باید به مسـئله جنسـیت، با دیدگاه ابزاری نگاه کرد و به دنبال نحوه درسـتِ اسـتفاده از آن در راسـتای تکامل انسـانیت خود بود نه اینکه با سـؤال از چرایی آن و نفهمیدن جواب، در توهم تبعیض ناعادلانه جنسیّتی رفت و خود را از مسیر تکامل به مسیر گمراهی سوق داد.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. تمیمی آمدی، عبدالواحدبن‌محمد (۱۴۱۰ق)، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق: سیدمهدی رجایی، قم: دار الکتاب الاسلامی.

۳. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسین، (۱۴۱۷ق) توحید علمی و عینی در مکاتب حکمی و عرفانی، مشهد: علامه طباطبایی.

۴. حرّ عاملی، محمدبن‌حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعة، قم: مؤسسة آل‌البیت.

۵. صدرالمتالهین، محمدبن‌ابراهیم (بی‌تا)، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار إحیاء التراث العربی.

۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۷ش)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، تعلیق: شهید مرتضی مطهری، تهران: صدرا.

۷. ـــــــــ (۱۳۹۰ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

۸. ـــــــــ (۱۴۱۴ق)، بدایة الحکمة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

۹. ـــــــــ (۱۴۱۶ق)، نهایة الحکمة، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.

۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق (۱۴۰۷ق)، الکافي، تحقیق: علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۱۱. مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.